

دوران بیگناهی یا دوران ناآگاهی

در تئاتر چهارسوی تهران، نمایشی روی صحنه آمد که چهارسوی اندیشه تماشاچیان به اسارت درد سوزناکی کشاند، که فقط می توان امیدوار بود که دریافت جایزه ای لپخندی بر لبان نویسنده و کارگردانش بنشانند. قصه، قصه مردم کرد است که مردانشان فقط در هیئت تخیلند و از صحنه خارج و از حیات نیز، تنها پیرزنی مغموم از خاک، بر می خیزد و همراه دخترش می نالد، آهیم نه یکبار بلکه بارها و نه سخن متفاوت، که تکرار سخن دخترش و پرستار، که هر سه در هیئت بیوه هایی دردمند و فلاکت زده ظهور می کنند و جز توحه سرانی و بهت و تکرار کلام درد و در خود پیچیدن، هیچ آمیدی را باور ندارند. بازیها طی دو ساعت طولانی در محیطی یکنواخت و غمزه، که هیچ نشانی از شمع و امید نیست، تداوم می یابد و تنوع آن تنها در لحظه ظهور روح پیرزنی است که خود تجسم یک قوم بنیاد برانگاده است، که همه مردان مرده اند دختران جوان ناامید و خسته از صحنه می گریزند و سرانجام دو ساعت تمام گفتگوهایی مکرر (گاه قوی و پرمعنا و گاه گنگ و مبهم) به نومییدی محض و گریز نسل جوان از صحنه می انجامد). متأسفانه جذابیت بازی زیبا و پرتوان خانم عزیززاده که نشان از دقت، تأمل، مهارت و بازخوانی های مکرر دارد و رنجی که خانم پاره نژاد و مسلمی در ارائه بازی متحمل می شوند در تاریکی سوزناک روند کلی قصه محو می شود و بی هیچ فرصتی برای تماشاچی، تا با تأملی حداقل تمایزی بین شخصیت های عنوان شده در نمایش قایل شود. جدا و برای فهم گرچه بازیگرانی که صدها دیالوگ سنگین (همه شرح غم و همه بغض) را از پر کرده بودند با مهارتی شایسته و بی هیچ خستگی داستان را در مسیر خود پیش می بردند، اما باز این تماشاچی بود که بی حوصله در انتظار پایان مویه سراییها، به امید پیامی، سختی، راه حلی ساعات سپری کردند.

قصه هیچ پیامی ندارد جز نواختن آهنگ یاس جاودانه کرد، از آغاز قصه، که دایه با تلاش کژال از بیماری و فراموشی و بهت برمی خیزد تا بارها فروافتادنش، ظهور روح، گریه، اشک و رنج و بدبختی و فلاکت و ... و نهایتاً فرو رفتن در سیاهی و نیستی و مرگ تا زمانی که تماشاچی بهت زده سالن را ترک می کند. آقای قطب الدین صادقی از زبان سه نسل مادر بزرگ (پوشنگ پشنگ)، دایه (روناک) و دختر جوان (کژال)، تاریخ دوپست سه ساله جنبشهای کرد را بیان می کند. از عبدالرحمان (قیام عبدالرحمان پای پایان از سال ۱۸۰۶ تا سال ۱۸۰۸ میلادی در منطقه سلمانیه)، بدرخان (شورش امیربدرخان جزیره از سال ۱۸۲۱ تا سال ۱۸۲۷ در سوریه)، محمود (شیخ محمود ۱۹۱۹) و سعید (شیخ سعید رهبر حزب تعالی) سال ۱۹۳۰، در سیم (شورش



کردهای ترکیه در سال ۱۹۳۷) و از قیام پارزان (از ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴)، از رفتن ملامصلطفی پارزانی به سبیری و شورش دوم پارزان ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ و ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۵ سخن به میان می آورد، گرچه به مامیت هیچ یک از این حرکتها توجهی ندارد اما همه آنها را تأیید می کند، و آب تلمیذ بر سرشان می ریزد پیکر زخمی و ریا (منظور ملامصلطفی پارزانی است که در سال ۱۹۷۵ در پی توافق شاه و صدام در الجزایر به دستور شاه به جنگ با صدام پایان می دهد و به تهران می آید) را غرق در پوسه می کند که مطمئناً هیچ آزاده کردی آنرا تأیید نکرده است. آقای صادقی سخن از نسل کشی می کند و بحق هم مظالم صدام و صدامیان را مطرح می سازد اما در برابر کشتار مردم کرد توسط رهبران کرد (جنگ بین اتحادیه و پارزانی) سخن بمیان نمی آورد، و در برابر کشتار مردم بی دفاع کرد توسط پسر و ریا (مسعود پارزانی) دوشادوش چکه پوشان صدامی در ماههای اخیر انجام شد سکوت می کند آقای صادقی مردم کرد رنج دوپست سال بی خبری، رنج و ایستگی روشنفکران خودباخته چپ و راست، رنج ابرقدرتها، رنج حکومت های مزدور و دست نشانده شوونیست را برگرده خویش دارند و این رنجها، زخمهای کاری و طاقت فرسا بودند. آنها در گرداب جوانت حیران و سرگردانند و در جستجوی راهی، و من در تعجب هستم که چگونه شما که خود درد آشنا و دل سوخته هستید، همه این افق ها، امیدها و آرمانها را در کربه و شیونهای سه زن مایوس و امانده خفه کرده آید؟ و فقط از زبان این سه زن می گوئی لعنتیها!! و نه لعنتیها را مشخص کرده آید نه فریب خوردگان

لعنتیها را حداقل انتظار این بود که این پیام را از قول رومن رولان نویسنده فرانسوی به مخاطب خود می دادید: آنها که گذشته را درک نکرده اند مجبور به تکرار آن هستند. با این امید که نسل جوان و فرهیخته کرد با تحقیق و پژوهش در لابلای صفحات و سطور تاریخ، و توجه به حقایق عینی و ذهنی احساسات خام و ناپخته را کنار بگذارند و مردم خود را دریابند. و سره را از ناسره تشخیص دهند و برخلاف گذشته با چشمان باز و با استفاده از تجارب و با تشخیص مامیت رویدادهای تاریخی، با استواری در جهت رشد و اعتلای فکری و فرهنگی کام بردارند و فریفته سیاستهای استعمار و استکبار و عوامل مزدور آنها نشوند، و این وظیفه انسانهای فرهیخته و عاشق مردم کرد است که در فضای بازی تا در جشن بزرگداشت انقلاب اسلامی نمایشی روی صحنه بیاورند (که کارهای فرهنگی و سیاسی از این دست خوشبختانه در حجم و ظرفیت جمهوری اسلامی زیاد است) رسالت خطیر آگاه ساختن مردم را به درستی به انجام رسانند و با چشم باز و بی غرضانه به تاریخ گذشته مردم کرد بنگرند و با تحلیل درست راه درست را نشان دهند و پیامشان موجب شود که اشتباهات گذشته تکرار نشود و با دادن شعارهای خالی از تحلیل و با پوسه زدن بر پیکر مزدوران بیگانه آنها را فریب ندهند. تراژدی مردم کرد در عراق که هنوز نیز تداوم دارد به این دلیل است که منافع استکبار جهانی حکومت فاشیست صدام و رهبران به اصطلاح رهایی بخش کرد، که در عمل فاقد صلاحیت سیاسی هستند آن را طلب می کنند. متأسفانه مردم کرد به دلیل بی خبری و ناآگاهی تن به رهبری آنها می دهند و پذیرای ستم می شوند کشتاری که سه سال پیش رهبران کرد در عراق، بر اثر جاه طلبی و قدرت خواهی از مردم ستمدیده کرده اند، شاید در طول تاریخ کم نظیر بوده است و این به آن مفهوم است که هنوز کردها رهبران واقعی خود را نشان ندهند و هنوز اسیر رهبری عشایری و طایفه ای هستند که تسویه حسابهای سی ساله خود را به حساب مردم کرد می گذارند... و شما این واقعیت تلخ را نمی بینید. کلام آخر اینکه از نماینده بی گناهی انتظار می رفت که با تأکید بر واقعیات تاریخی مردم ا به طور عام و مردم کرد را به طور خاص با واقعیت موجود آشنا می کرد. و بر ابهامات موجود بیش از پیش نمی افزود. ضمناً نویسنده می توانست از تکرش جمهوری اسلامی بر مسئله قومیتها و زندگی شکوفای آنها سخن به میان آورد، که کرد ایرانی جایگاهی والا در ایران اسلامی دارد، و رای به صورت عام صادر نشود.

رضا خیری مطلق